

۵۴. آیا افغانستان مهد زبان دری بوده است؟

درباره سخنان اخیر اشرف غنی، رئیس‌جمهور افغانستان

زبان فارسی که اینک در ایران و تاجیکستان و افغانستان و بخش‌هایی از برخی کشورهای دیگر بدان سخن می‌گویند، از گذشته‌های دور در پهنه گسترده‌ای از قاره آسیا رواج یافت و به‌ویژه در سه کشور مذکور، سخن‌سرایان برجسته‌ای ظهور کردند و با خلق آثاری گرانسنگ، این زبان را نیک پروراندند. رودکی، قافله‌سالار سخن پارسی از تاجیکستان امروز برخاست، فردوسی و سعدی و حافظ از ایران امروز و نظامی گنجه‌ای از گنجه در کشور آذربایجان کنونی و مولوی خداوندگار شعر فارسی از بلخ افغانستان که آثار شکوهمند خود را در قونیه در کشور ترکیه فعلی خلق کرد. نکته شایان توجه این است که زبان فارسی خود ظرفیت‌های لازم را داشت تا در این گستره به عنوان زبان معیار شناخته شود، نه آنکه به زور سرنیزه حکومت‌گران بر اقوام مختلف تحمیل شود. بعد از اسلام، حکومتی یک‌پارچه بر سراسر ایران فرمان نمی‌راند و امیران و شاهان مختلفی در گوشه و کنار کشور حکم می‌راندند، ولی زبان فارسی و فرهنگ دیرین ایرانی، مردمان این نواحی را به یکدیگر پیوند می‌داد. عنصری در بلخ و فرخی در سیستان، هر دو در حوزه جغرافیایی خراسان بزرگ شعر فارسی می‌سرودند و قطران در آذربایجان شعر آنان را می‌فهمید. سعدی و حافظ در شیراز شعر فارسی می‌سرودند و امیر خسرو دهلوی در دهلی و در این شهرها فرمانروایان مختلفی فرمان می‌راندند.

طی سال‌های اخیر این بحث داغ در گرفته است که هریک از کشورهای که روزگاری مهد زبان فارسی بودند - و برخی هنوز هم هستند- مفاخر زبان فارسی قلمرو خود را از خود می‌دانند. مثلاً هم‌تباران و هم‌زبانان بلخی ما، مولانا را از آن خود می‌دانند و یا تاجیکان عزیز رودکی را و یا برادران ما در کشور آذربایجان و گنجوی‌های عزیز، نظامی را و در این میان هم‌وطنان ایرانی ما از این موضوع سخت دلخور می‌شوند و من در شگفتی فرومی‌مانم اندر این باب. باید از اینان پرسید: اگر شما بلخی بودید و هم ولایتی مولانا، آیا این خداوندگار زمان و زمین را از خود نمی‌دانستید و به او افتخار نمی‌کردید؟! بلخیان حق دارند، همانگونه که تاجیکان هم حق دارند رودکی را از آن خود بدانند. گنجوی‌ها هم حق دارند. برادران ترک زبان ما در قونیه هم حق دارند که مولانا را از خود بدانند. مگر مولانا بیشتر عمر خود را در قونیه سپری نکرد؟! مگر شاهکارهای جاویدان خود را در آن دیار خلق نکرد؟! ما ایرانیان هم حق داریم مولانا را از خود بدانیم و نظامی و رودکی را که در گستره ایران بزرگ بالیده بودند. تازه، این خداوندگار ما، مولانا آنقدر بزرگ و شکوهمند است که اگر ده‌ها کشور دیگر هم او را از خود بدانند و از قبیله خود، هیچ کم نیابرد و ما ایرانیان هم باید از این رخدادها شادمان باشیم تا دلخور. هرات و بلخ و خجند و بخارا پاره تن ماست. هرات یا اصفهان، بلخ یا شیراز. چه فرقی می‌کند؟! اشکال زمانی پیش می‌آید که کشورهای مذکور مفاخر بزرگی را که زمانی به ایران بزرگ تعلق داشتند اختصاصاً از آن خود بدانند و لاغیر.

چندی پیش (۸ بهمن ۱۳۹۸ / ۲۸ ژانویه ۲۰۲۰)، آقای حسن روحانی، رئیس‌جمهور ایران، به مناسبت موضوع انتخابات الکترونیکی، در مورد کشور افغانستان و افغانستانی‌ها با بیان و لحنی سخت نامناسب سخن گفت. بی‌آنکه وارد جزئیات موضوع شوم، باید بگویم که کار آقای روحانی به هیچ روی قابل دفاع نبود، هم‌چنانکه نوع برخورد ما ایرانی‌ها با مهاجرین افغان در ایران هم در بسیاری موارد قابل دفاع نیست. از آن سو، شاه‌حسین مرتضوی، مشاور فرهنگی رئیس‌جمهوری افغانستان پاسخ مناسبی به آقای روحانی دادند. اما سخنانی از اشرف غنی، رئیس‌جمهور افغانستان با بیان و لحن نامناسبی نقل شده است که آن هم به هیچ روی قابل دفاع نیست. گزارش کوتاهی از سخنان ایشان را که به نظر می‌رسد در واکنش به سخنان آقای روحانی، گفته شده است، می‌آوریم و در پایان چند نکته مهم را درباره این سخنان یادآور می‌شویم:

اشرف غنی چند روز پیش (۳۰ ژانویه ۲۰۲۰) در مراسمی با عنوان «گفتمان تاریخ، فرهنگ و هویت ملی» در جمع دانشجویان گفته بود: «افغانستان مهد زبان دری است. ایران پهلوی زبان بود. ما زبان و ادبیات دری را انکشاف دادیم. حالا [به ما] می‌گویند ایران شرقی. ای برادر، دزدی هم حد دارد، حد دارد».



• اشرف غنی

بهتر است سیاستمداران سیاست‌ورزی کنند و کار پژوهش ادبی را به اهل آن واگذارند. دربارهٔ زبان دری و خاستگاه آن دو کتاب عالمانه از بقیه مهمتراند: یکی به قلم ژیلبر لازار، ایران‌شناس نامدار فرانسوی با عنوان شکل‌گیری زبان فارسی (ترجمهٔ مهستی بحرینی، هرمس، ۱۳۹۳) و دیگری به قلم بزرگترین زبان‌شناس ایرانی، استاد دانشمند من، دکتر علی‌اشرف صادقی با عنوان تکوین زبان فارسی (دانشگاه آزاد ایران، ۱۳۵۷). بر پایهٔ این پژوهش‌ها، سخنان اشرف غنی متأسفانه با اسناد و شواهد تاریخی هم‌خوانی ندارد. خاستگاه زبان دری نه افغانستان است و نه تاجیکستان و نه حتی ایران امروزی، بلکه مهد زبان فارسی یا دری، مداین، تختگاه ساسانیان بوده که اینک در کشور عراق واقع است. البته خاستگاه اصلی این زبان ایالت فارس بوده است. «دری» منسوب است به در، یعنی درگاه و منظور از درگاه، دربار شاهان ساسانی و پایتخت آنها مداین (تیسفون) است و زبان دری که در شهر مداین رایج بود، خویشاوند نزدیک زبان پهلوی یا گویشی از آن محسوب می‌شد. در اواخر دورهٔ ساسانی، سپاهیان ایران طی لشکرکشی‌هایی به شمال و شمال شرقی ایران برای مقابله با اقوام صحراگرد که برای تاخت و تاز و غارت شهرهای پرنعمت خراسان بدانجا سرازیر می‌شدند، زبان دری را با خود به خراسان بزرگ بردند و همین زبان به تدریج جای زبان‌های بومی را در آن مناطق گرفت و خود با برخی عناصر محلی

درآمیخت. بعدها همین زبان سراسر ایران را درنوردید و جای زبان‌های دیگر ایرانی را گرفت و زبان معیار شد. بنابر این، بعد از اسلام، زبان معیار مردم در سراسر ایران که افغانستان و تاجیکستان امروزی هم بخش‌هایی از آن محسوب می‌شدند، فارسی بود و تقسیم‌بندی زبان فارسی به زبان تاجیکی در تاجیکستان و دری در افغانستان امروزی محصول دوران اخیر است. درست است که زبان ایرانیان، پهلوی یا درست‌تر «پارسیگ» بود، ولی باید به این نکته توجه داشت که این زبان در دوره ساسانی و حتی اوایل دوره اسلامی زبان نوشتار بود نه گفتار و زبان گفتار همان دری بود. پس از متروک شدن زبان پهلوی و خط آن، ایرانیان، زبان گفتاری دری یا فارسی یا فارسی دری را با خط مأخوذ از عربی نوشتند و همین زبان و خط در سراسر ایران آن زمان، از جمله افغانستان و تاجیکستان امروزی رواج یافت. بنابر این، این سخن اشرف غنی که افغانستان مهد زبان دری است و ایرانی‌ها نام «دری» را از افغانستانی‌ها دزدیدند، از بُن نادرست است. کدام دزدی؟! ابن مقفع در قرن دوم هجری به تصریح می‌گوید: «دری زبان شهرهای مداین است».

نگارنده این سطور نمی‌داند چه گروهی از ایرانیان به افغانستان گفته‌اند ایران شرقی و اگر هم گفته باشند، قطعاً خطا کرده‌اند و حق با اشرف غنی است. بحث‌های تاریخی را نباید با بحث‌های مربوط به تشکیل کشورهای مستقل امروزی درآمیخت. به لحاظ تاریخی، زمانی که ایران و افغانستان و تاجیکستان درون کشوری واحد با مرزهای مشخص و شناخته‌شده‌ای بودند، می‌توان در بحث‌های تاریخی، افغانستان امروزی را ایران شرقی نامید، ولی امروزه، هر سه کشور هویت مستقلی دارند و باید به این هویت مستقل احترام گذاشت. اینکه هریک از این کشورها چه سهمی از میراث فرهنگی و تمدنی ایران کهن را در خود جای داده‌اند، نباید در نوع نگاه ما به هویت مستقل آنها تأثیر بگذارد. شایسته است که هر سه کشور که قرن‌ها زبان و ادبیات و فرهنگ مشترکی آنها را به یکدیگر پیوند داده است، به دنبال انکشاف راه‌هایی برای هم‌گرایی بیشتر باشند تا واگرایی. روزی فرامی‌رسد که مرزهای مصنوعی میان کشورهای فارسی زبان کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود و مردمان این کشورها با وجود داشتن هویت مستقل، به یکدیگر نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوند و چون گذشته غم‌ها و شادی‌های خود را با یکدیگر تقسیم می‌کنند و دردهای مشترک را فریاد می‌زنند.

۵۵. کدام ویرایش شاهنامه معتبر است؟

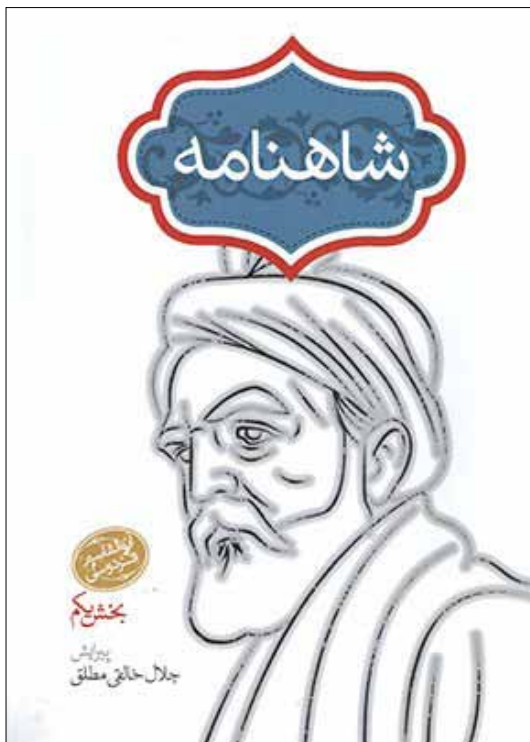
طی حدود دو قرن گذشته، در زمینه شاهنامه‌پژوهی و تصحیح متن آن، پنج نقطه درخشان دیده می‌شود: یکم، در ۱۸۲۹م ترنر مکن نخستین بار چاپ کامل شاهنامه را در چهار جلد در کلکته منتشر کرد؛ دوم: ژول موهل پس از سال‌ها پژوهش در نسخه‌های شاهنامه، متن اصلی و ترجمه فرانسوی آن را در فاصله سال‌های ۱۸۳۸-۱۸۷۸م انتشار داد؛ سوم، در ۱۹۲۰م چاپ دوم کتاب حماسه ملی ایران، نوشته تئودور نولدکه، ایران‌شناس برجسته آلمانی به چاپ رسید که نقطه عطفی در پژوهش‌های شاهنامه‌شناسی است. چهارم، در میانه قرن بیستم میلادی تصحیح شاهنامه با روش و نسخه‌های جدیدی در اتحاد جماهیر شوروی سابق، زیر نظر یوگنی ادواردویچ برتلس و پس از مرگ او زیر نظر عبدالحسین نوشین به انجام رسید و مجلدات نه گانه آن از سال ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۱م در مسکو انتشار یافت. اما در سال ۱۳۶۶ش با انتشار نخستین جلد از تصحیح جلال خالقی مطلق در نیویورک، نقطه عطفی در تصحیح انتقادی متن شاهنامه پدید آمد و از آن پس دگرگونی‌های مهمی در مسیر شاهنامه‌شناسی رخ نمود، تا آنجا که می‌توان جریان شاهنامه‌شناسی را به دو دوره پیش از خالقی مطلق و پس از او تقسیم کرد. این تصحیح در ۸ جلد، همراه با ۳ جلد یادداشت‌های توضیحی، نخست در فاصله سال‌های ۱۳۶۶-۱۳۸۶/۱۹۸۱-۲۰۰۷ در نیویورک (انتشارات بنیاد میراث ایران) و سپس همین مجلدات با اصلاحاتی در فاصله سال‌های ۱۳۸۶ تا ۱۳۸۹ش، در تهران (انتشارات دایرةالمعارف بزرگ اسلامی) انتشار یافت. در ۱۳۹۳ یک جلد بیت‌یاب نیز به عنوان جلد دوازدهم به این مجموعه اضافه شد. در همین سال خالقی مطلق چاپ دوم این تصحیح را پس از مقابله متن هشت جلدی با نسخه نویافته سن ژوزف بیروت با گزیده‌ای از نسخه‌بدل‌ها در دو جلد در انتشارات سخن منتشر کرد. در همین سال، دوره چهارجلدی این ویرایش نیز در قطع کوچکتر انتشار یافت. خالقی مطلق نخستین بار کهن‌ترین نسخه شاهنامه، یعنی فلورانس ۶۱۴ق را در نیمه اول شاهنامه اساس تصحیح قرار داد و گذشته از این نسخه، از ۱۵ نسخه دیگر که نسخه‌های کهن و معتبری چون استانبول ۷۳۱ق، قاهره ۷۴۱ق و کراچی ۷۵۲ق نیز در میان آنها بود و تا آن زمان در هیچ تصحیح دیگری استفاده نشده بود، بهره برد. از ویژگی‌های مهم این تصحیح، ثبت دقیق همه نسخه‌بدل‌ها در پانوشت و اتخاذ شیوه‌ای نوین در تصحیح متن بود. در تصحیح خالقی مطلق بر خلاف چاپ‌های مکن و موهل، به سبب وجود نسخه‌بدل‌های انبوه، روش کار مصحح مشخص شده است. مصحح بر خلاف چاپ مسکو در تصحیح متن، مکانیکی عمل نکرده است که آنچه در نسخه اساس او بود، همان را در متن بنهد و یا اگر بی‌تی نبود، آن بیت را ولو آنکه در همه



• دکتر جلال خالقی مطلق (عکس از: ژاله ستار)

نسخه‌های دیگر وجود داشته، به پانوشت ببرد. روش او، تحقیقی است، بدین معنی که مصحح در عین توجه به نسخه‌ی اساس، از همه‌ی امکانات تصحیح سود جسته است؛ از آن جمله‌اند: توجه به بیت‌های منقول از شاهنامه در متون مختلف فارسی و توجه به ساخت‌های مشابه در جای جای شاهنامه و نیز در متون فارسی معاصر فردوسی و توجه به روایات مشابه شاهنامه در متون فارسی و عربی که مانند شاهنامه با میانجی یا بی میانجی منبعث از خدای‌نامه بودند.

خالقی مطلق در تشخیص بیت‌ها و قطعات الحاقی ملاک‌هایی را به کار گرفت که پیش از آن، هیچ یک از مصححان شاهنامه توجهی به این ملاکها نداشتند. گذشته از بود یا نبود این قطعات در نسخه‌های مختلف، یکی از مهمترین ملاک‌های او توجه به ویژگی‌های سبکی این قطعات و سنجش آنها با شعرهای اصیل فردوسی است. از دیگر ملاک‌های او، منطق درون‌متنی و برون‌متنی این گونه بیت‌ها و قطعات است؛ بدین معنی که قطعه‌ی مورد نظر در بافت سخن با بیت‌های پس و پیش خود پیوندی اندام‌وار (ارگانیک) دارد یا اینکه مانند وصله‌ای ناهماهنگ و ناسازوار به متن سنجاق شده است. در مورد منطق برون‌متنی، این نکته برای خالقی مطلق اهمیت دارد که روایت قطعه‌ی مورد نظر، اساساً می‌توانسته در متن منشور اساس نظم شاعر بوده باشد یا نه. مصحح، بر خلاف مصححان پیشین چه در مقالاتی مستقل و چه در یادداشت‌های



شاهنامه، شواهد و دلایل خود را برای الحاقی انگاشتن برخی قطعات شرح داده است. او در یکی از مهمترین مقالات خود با عنوان «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه» دربارهٔ یازده قطعهٔ شاهنامه به بحث پرداخت و با عرضهٔ دلایل و شواهد مختلف آنها را الحاقی دانست. خالقی مطلق در مقایسه با همهٔ مصححان پیشین شاهنامه، در تشخیص قطعات و بیت‌های الحاقی موفق‌تر بوده است.

به طور کلی، شاهنامه‌های موجود در بازار نشر را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: دستهٔ یکم تصحیحات مبتنی بر نسخه‌های خطی شاهنامه که اختلاف نسخه‌ها یا نسخه‌بدل‌ها در پانوشت صفحات درج شده باشند، مانند چاپ مسکو و جلال خالقی مطلق؛ دستهٔ دوم تصحیحات بدون ثبت نسخه‌بدل‌ها در پانوشت، مانند چاپ ژول موهل و مصطفی جیحونی؛ دستهٔ سوم چاپ‌های مبتنی بر تصحیحات و چاپ‌های دیگر، مانند چاپ بروخیم؛ و دستهٔ چهارم چاپ‌های مبتنی بر چاپ‌های سنگی قدیمی در یک مجلد معمولاً رحلی. متأسفانه برخی گمان می‌کنند چاپ‌های سنگی قدیمی شاهنامه معتبرترین از بقیه است، حال آنکه این گونه چاپ‌ها از میان چاپ‌های شاهنامه، بی‌اعتبارترین آنهاست و پر است از غلط‌های فاحش و بیت‌ها و قطعاتی که به هیچ روی سرودهٔ

فردوسی نیستند. برای پژوهندگان و استادان در کار پژوهش، معتبرترین چاپ شاهنامه، تصحیح هشت جلدی جلال خالقی مطلق با نسخه‌بدل‌های آن است، همراه با سه جلد شرح آن. امروزه غالب قریب به اتفاق پژوهندگان در داخل ایران و خارج از ایران به همین تصحیح استناد می‌کنند. برای عموم خوانندگان که به نسخه‌بدل‌ها نیازی ندارند و فقط می‌خواهند متن معتبری از شاهنامه را بخوانند، معتبرترین آنها، ویرایش دوم خالقی مطلق از انتشارات سخن است در دو جلد یا چهار جلد. برخی بر این گمان‌اند که چاپ شاهنامه هم مثلاً مانند اتومبیل یا قطعات الکترونیکی است و طبعاً نوع خارجی آن باکیفیت‌تر و بهتر، ولی در دوران ما، در زمینه ویرایش متون فارسی، سوای چند استثناء، جنس خانگی، همچون لعل رمانی گواراتر است، مگر آنکه غرض در میان باشد.

۵۶. زمانه یا بهانه؟ خوانش و تفسیر دیگری از دو بیت داستان سیاوخش

در داستان سیاوخش، سیاوخش همراه با رستم به توران می‌تازد و تورانیان را به سختی شکست می‌دهد. گرسیوز خبر شکست را به افراسیاب می‌رساند و افراسیاب بر گرسیوز خشم می‌گیرد و او را از درگاه خود می‌راند. شاه توران شب‌هنگام در خواب می‌بیند که سرپرده او در بیابانی است پر از مار بر زمین و عقاب بر آسمان و از کشته‌های سپاه او جوی خون روان شده است. سپاهی از ایران به تخت او می‌تازند و او را دست‌بسته نزد کاوس می‌برند و کاوس با شمشیر او را به دو نیم می‌کند. افراسیاب لرزان و خروشان از خواب برمی‌خیزد و به پایین تخت فرومی‌غلطد. پس خوابگزاران را از سراسر توران فرامی‌خواند تا خواب او را تعبیر کنند. از میان خوابگزاران، موبدی پس از زنده‌خواهی از شاه، بدو می‌گوید: اکنون سیاوخش شاهزاده با سپاهی گران به توران می‌تازد و اگر شاه با او بجنگد و او را بکشد، به کین‌خواهی او سراسر توران زمین را آشوب فرامی‌گیرد و تاج و تخت شاهی بر باد می‌رود. افراسیاب پس از شنیدن گزارش خوابش، به گرسیوز می‌گوید: به جای جنگ با سیاوش آستی می‌کنم و هدایای گرانبهایی برای او می‌فرستم تا این بلاها از من بگذرد:

چو چشم زمانه بدوزم به گنج سزد گر سپهرم نخواهد به رنج
نخوام زمانه جز آن کو نبشت چنان‌رست شاید که گردون بکشت^(۱)

پیش از آنکه وارد جزئیات معنی این دو بیت شویم، در یک نگاه کلی، بیت یکم با بیت دوم متناقض است. در بیت اول می‌گوید: چشم زمانه را با اهدای گنج می‌دوزم، تا

(۱) فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶: ۷۷۰-۷۶۹/۲۵۳/۲.

لابد آنچه مقدر شده، اتفاق نیفتد و سپهر مرا در رنج نیفکند و چنانکه در بیت پیش از دو بیت بالا آمده است: «مگر کین بلاها ز من بگذرد»، اما در بیت دوم آشکارا می‌گوید: هر آنچه در صفحه تقدیر نوشته شده است، اتفاق می‌افتد و از آن گریزی نیست. اکنون نگاهی می‌افکنیم به تفسیر شارحان شاهنامه از این دو بیت:

جلال خالقی مطلق، بیت یکم را چنین معنی می‌کند: «با گشاده‌دستی و صرف مال روش روزگار را تغییر دادن» و در شرح بیت دوم: «در اینجا زمانه چنانکه در بیت پیشین هم آمده بود، یعنی سرنوشت و تقدیر و او به خداوند برمی‌گردد. اگر به پیروی از دستنویس‌های دیگر نخواهم را بپذیریم، مضمون این بیت با بیت پیشین در تضاد خواهد بود. ولی اگر به پیروی از ف که ب نیز آن را تأیید می‌کند، نخوانم را بپذیریم، این بیت را می‌توانیم اظهار نظر خود سراینده در ردّ نظر افراسیاب در بیت پیشین بگیریم. با این حال در مصراع دوم گردون نیز معنی دیگری جز همان زمانه و سپهر در بیت پیشین ندارد که از اصطلاحات دهرگرایی‌اند و در نتیجه با مصراع یکم در تضاد است. از این رو در اینجا باید به پیروی از دستنویس‌های دیگر به جای گردون نویسنش یزدان را پذیرفت. ولی به خاطر رست همان کشت درست است و نه سرشت. می‌گوید: زمانه و تقدیر تنها همان است که خداوند تعیین کرده است و آدمی فقط به همان گونه می‌تواند بروید که خداوند او را کشته است»^(۱).

به نظر نگارنده این سطور، در این بخش هیچ قرینه‌ای وجود ندارد تا بر اساس آن بتوان بیت دوم را از بیت یکم جدا کرد و آن را اظهار نظر خود فردوسی در ردّ نظر افراسیاب گرفت. گذشته از این، با گزینش یزدان به جای گردون در مصراع دوم بیت دوم، تضاد بین دو بیت حل نمی‌شود. در هر صورت، در بیت دوم، برخلاف بیت اول، گفته شده است که سرنوشت را نمی‌توان تغییر داد، چه آن را سپهر رقم زده باشد و چه یزدان.

کزازی بی‌آنکه به تناقض موجود در این دو بیت توجهی کند، از منظری دیگر به آنها نگریسته است: «دوختن چشم کنایه‌ای ایما می‌تواند بود از پرهیز و دوری از گزند و آسیب؛ به گمان، این کاربرد کنایی بر پایه نیرویی آزارگر و زیان‌سان پدید آمده است که آن را نهفته در چشم می‌دانسته‌اند و چشم‌زخم می‌نامیده‌اند. آنچه زمان نبشته است نیز کنایه‌ای است ایما از بودن و سرنوشت و آنچه روی خواهد داد و از آن گزیر و گریزی نیست. آدمی، با استعاره‌ای کنایی، گیاهی یا نهالی پنداشته آمده است که گردون آن را می‌کارد و گیاه خواه ناخواه، به همان سان که کاشته شده است، خواهد رُست؛ زیرا گندم

(۱) خالقی مطلق، جلال، یادداشت‌های شاهنامه، ۳ جلد (همراه شاهنامه، جلد‌های ۹، ۱۰، ۱۱)، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹: ۶۱۲/۱



• دکتر ابوالفضل خطیبی (عکس از: ژاله ستار)

از گندم بروید؛ جو ز جو ... نخواهد و نخواهد نیز در ف نخواند و نخوانم آمده است. خواندن به رنج راه، به هر روی، روا می‌توان دانست. اما ریخت دوم ناساز و بی‌آیین است؛ افراسیاب می‌گوید: زمانه را مگر آنچه‌ان که او نوشته است، نمی‌خواهم^(۱).

جوینی، نخست تذکر می‌دهد که در مصراع دوم بیت یکم در نسخه فلورانس، به جای «نخواهد»، «نخواند» ضبط شده است و سپس این بیت را چنین معنی می‌کند: «هرگاه چشم جهان‌خواهی را با گنج پر کنم؛ یعنی از خواسته سیر گردانم آنگاه سزاوار است که آسوده باشم و سپهر مرا به سوی گنج نخواند». در معنی بیت دوم هم نوشته‌اند: «زمانه مرا نخواهد خواند، جز به آنچه که آن را نبشته و مقدر کرده و نیز چنان باید روئید که گردون آن را کاشته است^(۲)». به نظر نگارنده، دشوار می‌توان پذیرفت، زمانه که در موارد مشابه در شاهنامه، راقم سرنوشت است، در بیت یکم

(۱) کزازی، میرجلال‌الدین، نامه باستان: ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۵: ۳۱۵/۲.

(۲) جوینی، عزیزالله، شاهنامه از دستنویس موزه فلورانس (گزارش ابیات و واژگان دشوار)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰: ۲۸۶/۴.

به معنی جهان‌خواهی و در بیت دوم به معنی راقم سرنوشت آمده باشد. همچنین پر کردن چشم جهان‌خواهی با گنج معنی مناسبی برای دوختن چشم زمانه نیست. شارحان و مصححان در تصحیح و تفسیر این دو بیت به بخش‌هایی توجّه کرده‌اند که تفاوت‌های چندانی در مفهوم کلی دو بیت ایجاد نمی‌کنند، مثل «نخواند» و «نخواهد» در مصراع دوم بیت یکم؛ یا «نخوانم» و «نخواهم» در مصراع یکم بیت دوم؛ یا «گردون» و «یزدان» در مصراع دوم بیت دوم. اما به نظر نگارنده مشکل اصلی این دو بیت در نسخه‌بدل «زمانه»، یعنی «بهانه» است که از میان نسخه‌های مبنای تصحیح خالقی مطلق، در سه نسخه ل^۲، و، ب باقی مانده و دو نسخه سعدلو^(۱) و حاشیه ظفرنامه^(۲) نیز آن را تأیید می‌کنند و به نظر می‌رسد همین، ضبط اصلی باشد. در اینجا **بهانه** به معنی معمول آن، یعنی عذر نابه‌جا به کار نرفته، بلکه اصطلاحی است قدیمی که با بحث سرنوشت و زمانه در ایران باستان پیوند دارد. **بهانه** فقط عامل اجرای نقشه‌های تقدیر است که آنها را زمانه یا روزگار یا زروان طراحی کرده‌اند. در مینوی خرد درباره کارکرد **بهانه** (پهلوی: *Wihānag*) چنین آمده است:

پرسیده شده است: «به خرد و دانایی با بخت می‌توان ستیزه کرد یا نه؟» پاسخ: «حتی با نیرو و زورمندی خرد و دانایی هم با بخت نمی‌توان ستیزه کرد، چه هنگامی که تقدیر (*baxšišn*) برای نیکی یا بدی فرا رسد، دانا در کار گمراه و نادان کاردان و بددل (ترسو) دلیرتر و دلیرتر بددل و کوشا کاهل و کاهل کوشا شود و چنان است که با آن چیزی که مقدر شده است، سببی (*wihānag*) نیز همراه می‌آید و هر چیز دیگر را می‌راند»^(۳) (۶/۳/۴۷).

در بیت‌های مورد بحث از شاهنامه، بهانه یا کارگزار و عامل سرنوشت، سیاوخش است که بنابر خوابِ افراسیاب، قرار است پس از کشته شدن او، سرنوشتِ افراسیاب رقم بخورد و زمانه یا سپهر راقم سرنوشت. بنابر این، افراسیاب «چشم زمانه» را نمی‌تواند بدو زد تا با تعبیر نشدن خوابش تقدیر فرود نیاید و بلا بگردد، ولی امیدوار است تا با اهدای گنج به عامل و واسطه راقم سرنوشت و تطمیع او و در نهایت با آشتی با او (سیاوخش)، سپهر سرنوشتِ بد را رقم نزند و رنج او را نخواهد، اما در بیت دوم - چنانکه در گزارش مینوی خرد دیدیم - آشکارا گفته می‌شود که هر

(۱) فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی همراه با خمسة نظامی، با مقدمه فتح‌الله مجتبائی، تهران، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹: ۱۷۹، سطر ۳ از پایین.

(۲) فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، حاشیه ظفرنامه حمدالله مستوفی، چاپ عکسی از روی نسخه مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا، زیر نظر: نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷، وین، ۱۹۹۹: ۲۸۷/۱.

(۳) مینوی خرد، ترجمه احمد تفضلی، تهران، توس، ۱۳۶۴: ۶/۳/۴۷.

سرنوشتی را که زمانه نبشته باشد، همان رقم می‌خورد. تمایز میان دو اصطلاح **زمانه** و **بهانه** در بیت زیر از داستان رستم و اسفندیار نیک نمایانده شده است. رستم پس از آنکه تیر کُشنده‌ای را بر چشم اسفندیار می‌زند، بدو می‌گوید: «همان است که بد **بهانه** منم^(۱)» و اسفندیار او را دلداری می‌دهد:

بهانه تو بودی، پدر بُد **زمان** نه رستم، نه سیمرخ و تیر و کمان^(۲)

در پایان این نوشته شایسته است دو نکتهٔ دیگر را نیز دربارهٔ این دو بیت یادآور شوم:

۱. مصراع یکم بیت دوم، در چاپ اول خالقی مطلق به صورت «نخوانم زمانه جز آن کو نبشت»، آمده است که ضبط «نخوانم»، فقط در اقدم نسخه‌ها (فلورانس ۱۱۴ق) دیده می‌شود، ولی در چاپ بعدی انتشارات سخن^(۳)، «نخواهم» از نسخه‌های دیگر جای آن را گرفته است. درست است که با هر دو ضبط، معنی مصراع چندان تغییری نمی‌کند، ولی به نظر می‌رسد که همان ضبط «نخوانم» در اقدم نسخه‌ها ضبط اصلی باشد و با نبشتن مناسب‌تر. به ویژه آنکه، نسخهٔ مهم و نویافتهٔ سن‌ژوزف^(۴) نیز ضبط اقدم نسخه‌ها را از تنهایی بیرون آورده است (در این نسخه بیت یکم افتاده است).

۲. در حاشیهٔ ظفرنامهٔ حمدالله مستوفی (همانجا) این دو بیت به صورت زیر آمده است:

چو چشم بهانه بدوزم به گنج سزد گر سپهرم ندارد به رنج
بخواهم زمانه جز آن کو نبشت چنان رست آید که گردون نکشت

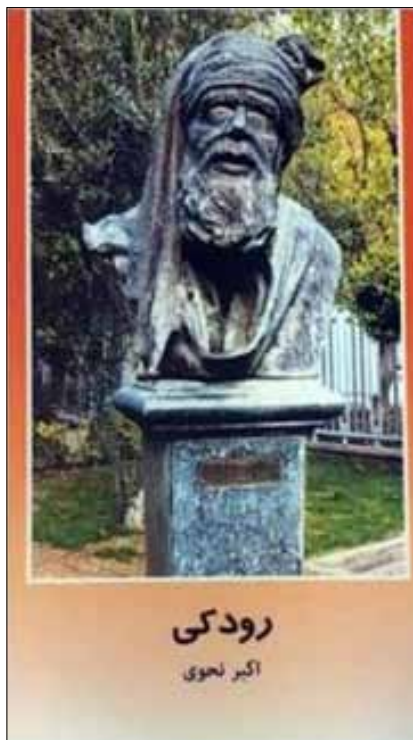
چنانکه پیداست، حمدالله مستوفی یا یکی از کاتبان کتاب او کاملاً متوجه تناقض بیت یکم با بیت دوم شده و در بیت دوم دست برده است تا با مضمون بیت دیگر سازگار کند، ولی آشکار است که با این دستکاری، بیت به لحاظ شعری از اوج اقتدار فروافتاده است.

(۱) فردوسی، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق: ۱۴۴۴/۴۱۸/۵.

(۲) همان: ۱۴۶۱/۴۱۹.

(۳) فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه (۲جلد)، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، سخن، ۱۳۹۳: ۱/۷۷۰/۳۳۳.

(۴) فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، نسخه‌گردان از روی نسخهٔ کتابت اواخر سدهٔ هفتم و اوایل سدهٔ هشتم هجری قمری (کتابخانهٔ شرقی، وابسته به دانشگاه سنژوزف بیروت، شمارهٔ 43 NC)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، با مقدمهٔ جلال خالقی مطلق، تهران، انتشارات طلایه، ۱۳۸۹: ۱۵۶، سطر آخر.



۵۷. کتابی تازه درباره رودکی

رودکی، اکبر نحوی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، از مجموعه «از ایران چه می‌دانیم؟» (شماره ۱۴۴)، ۱۳۸۹، ۸۳ صفحه، بها: ۲۵۰۰۰ تومان.

دوست نازنین من، دکتر اکبر نحوی، استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز است و استادان و دانشجویان و علاقه‌مندان این رشته با پژوهش‌های گرانسنگ او به‌ویژه درباره شاهنامه و منظومه‌های پیرو فردوسی آشنا هستند و این جزوه کوچک، تازه‌ترین پژوهش اوست. دکتر نحوی مردی بسیار شریف و نجیب و فروتن و مجبوب است. بر زندگی و شعر قافله‌سالار شعر فارسی همه گونه ابهام حکم فرماست و پرسشی که همیشه ذهن مرا به خود مشغول داشته این است که واقعاً چرا از میان این همه شعرهای ناب و آبدار رودکی، فقط حدود هزار بیت باقی مانده است؟ دکتر نحوی این نظر جالب را مطرح می‌کند: بر پایه این بیت معروفی بلخی، «از رودکی شنیدم سلطان شاعران/ کاندر جهان به کس مگرو جز به فاطمی»، رودکی در دوران نصر بن احمد سامانی - که خود او و برخی دیگر از کارگزاران سامانی به مذهب فاطمی گرویدند- گرایش فاطمی یافت، ولی در زمان جانشین نصر، ورق برگشت و پسرش

نوح به قلع و قمع فاطمیان پرداخت و احتمالاً در همین دوران، آثار رودکی نیز دچار بی‌مهری متعصبان شد و از میان رفت (ص ۱۸). دکتر نحوی دربارهٔ کوری رودکی، نظر سعید نفیسی را می‌پذیرد که شاعر کور مادرزاد نبود و از جمله شواهد او، بیت‌هایی است از قصیدهٔ معروف رودکی با مطلع «مادر می را بکرد باید قربان» که درباریان شاه را با جزئیات وصف کرده است. به نظر نحوی، احتمالاً به فرمان نصر، در اواخر عمر رودکی بر چشمان او میل کشیدند و در واقع شاعر قربانی رقابت‌های میان دو وزیر نصر، یعنی ابوالفضل بلعمی و جیهانی شد (ص ۱۶). نکتهٔ پایانی، این بازیگوشی تاریخ است که رودکی در همان سالی چشمان بسته‌اش را بر نقاب خاک کشید که فردوسی بزرگ چشم به جهان گشود (۳۲۹ هجری).

۵۸. چهار کتاب مهم در زمینهٔ قصه‌های عامیانهٔ فارسی

دوست جوان من دکتر میلاد جعفرپور، دانش‌آموختهٔ رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی، شیفته و شیدای آثاری است که با عنوان قصه‌های عامیانهٔ فارسی طبقه‌بندی می‌شوند، ولی خودش معتقد است که اینها حماسه‌های منشور هستند و دلایل خود را نیز در بحث مفصلی در پیشگفتار بطلان‌نامه آورده است. میلاد عزیز چند سالی است که زندگی خود را وقف تصحیح و پژوهش در این نوع ادبی کرده است و با هزینهٔ شخصی و حق‌التألیف خود، نسخه‌های کتاب‌ها را از کتابخانه‌ها و موزه‌های مختلف گردآوری می‌کند. میلاد تا کنون چهار متن مهم از این نوع را تصحیح کرده است که یکی از ویژگی‌های ممتاز این متن‌های مصحح این است که مصحح بر هریک مقدمه‌های مفصلی نوشته و در آنها، کتاب‌های مورد نظر و نسخه‌های آنها را تا حد ژن کالبدشکافی کرده است. این متون به ترتیب انتشار آنها عبارتند از: قران حبشی، بطلان‌نامه، بهمن‌شاه‌نامه و مسیب‌نامه. هر چهار کتاب را ناشران معتبری هم به چاپ رسانده‌اند: سه متن نخست در انتشارات علمی و فرهنگی و چهارمی در انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار یزدی. مسیب‌نامه بسیار مفصل است و میلاد در این اوضاع آشفتهٔ بازار نشر، نگران بود که ناشری را برای چاپ کتاب نیابد، ولی دوست نازنین ما دکتر محمدافشین وفایی با رویی گشاده از چاپ کتاب استقبال کرد و کار به سرانجام رسید. دکتر وفایی طی حدود دو سه سال گذشته که ریاست این انتشارات را بر عهده دارد، با هوشمندی تغییرات بنیادین و مهمی را در مراحل مختلف نشر ایجاد کرده است، تا آنجا که امروزه، در این وانفسای کساد بازار، به‌ویژه پناهگاه مصححان جوانی شده است که در کار تصحیح و تحقیق در متون فارسی هستند. در زیر، این کتاب‌ها به‌اختصار معرفی می‌شوند:



۱) حماسهٔ قران حبشی، به روایت ابوطاهر طرسوسی، تصحیح میلاد جعفرپور، ۲ جلد، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۵، ۱۳۲ صفحه مقدمه + ۷۱۴ صفحه متن + ۶۶ صفحه تصاویر نسخه، بها: ۶۵۰۰۰ تومان.

قران حبشی، پهلوان عیار و دلاور یکی از حماسه‌های منثور فارسی است که شرح شکوهمند کردارها و جهانگشایی‌های وی در سده‌ی ششم هجری به قلم توانای روایت‌پرداز مبدع و ادیب ایرانی، ابوطاهر محمد بن حسن بن علی بن اسمعیل بن موسی طرسوسی (آغاز نیمه‌ی دوم قرن پنجم تا پایان نیمه‌ی دوم سده‌ی ششم) تحریر یافته است.

پس از سمک عیار و گردنکشان‌نامه، قران حبشی سومین حماسه منثوری است که عنوان آن بر پایه نام عیار برجسته‌اش نامبردار شده است. قران حبشی یکی از آخرین روایت‌های ابوطاهر طرسوسی بوده و شخصیت قهرمان و عیار آن، تبلوری آرمانی و ساختگی از کردارهای سلطان صاحب قران، غیاث‌الدین محمد غوری است که از جانب مادر «حبشی» خوانده می‌شده است.

بر اثر دلدادگی اردشیر بن قبادشاه به شمسۀ ترکستانی، شاهدخت تورانی و در پی مخالفت ایرج‌شاه تورانی در پذیرش خواستاری قبادشاه ساسانی، سلسله نبردهایی بین ایران و توران آغاز می‌شود و زمینه برای دلاوری‌های قران حبشی فراهم می‌آید تا سرانجام، تمامی مخالفان به دست قران از پای درمی‌آیند و ممالک توران، ترکستان، کشمیر و هند به پایمردی قران و عیاران فتح می‌شود. این روایت با فراز و فرودهای شورانگیز ادامه می‌یابد تا این که سرانجام، به پیوند و ازدواج دلدادگان و امیری قران حبشی بر خراسان می‌انجامد.

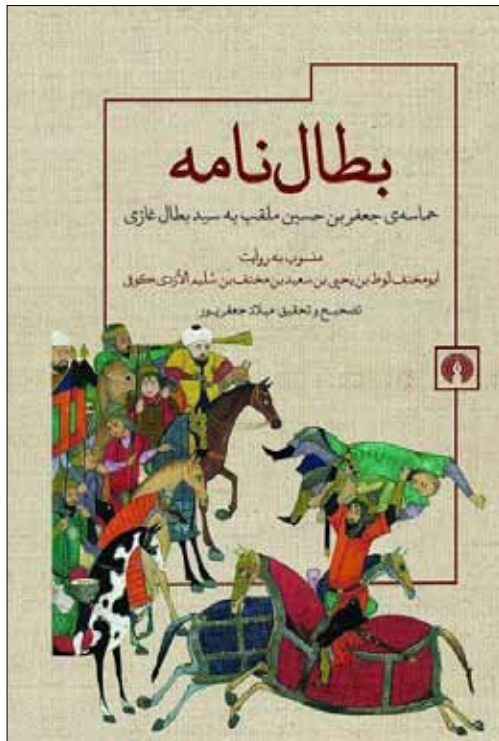
دو سال بعد (۱۳۹۷) تصحیح دیگری نیز از همین کتاب با عنوان «قصۀ قران حبشی» به کوشش دو تن از دوستان و همکاران نازنین من در فرهنگستان زبان، علیرضا امامی و اردوان امیری‌نژاد از سوی چشمه منتشر شد.

۲) بطل‌نامه، منسوب به روایت ابومخنف کوفی، تصحیح میلاد جعفرپور، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۶، ۱۴۰ صفحه مقدمه + ۳۵۸ صفحه متن، بها: ۳۰۰۰۰ تومان.

یکی از حماسه‌های پرآوازه، مهم و نسبتاً کهنی است که از یک سو دامنه نفوذ و رواج آن، حدود و مرزهای جغرافیایی را درنوردیده و از سوی دیگر، به مقتضای پسند مخاطبان هر اقلیم، تحولات و دگرگونی‌های بسیاری نیز در خود راه داده است. گرچه بطل‌نامه و هویت شخص بطل منشأ تازی دارد و پرداخته راویان عرب است، ولی در پژوهش‌ها از این روایت، همواره به عنوان میراث مشترک ادب تازی و ترک یاد شده است.

اساس ایدئولوژیک حماسه بطل‌نامه مبتنی بر دفاع از مسلمانان و مقابله و رویارویی مجاهدان اسلام با صلیبیون در مرزهای قلمرو اسلامی و تبلیغ شعائر اسلامی است. با این حال، نباید از یاد برد که تاریخی بودن رویدادها و هویت شخصیت‌های بطل‌نامه از منظر داستانی بازآفرینی شده و در جریان آن، پردازندگان توجه بسیاری به روایت‌های ابومسلم‌نامه و حمزه‌نامه و جز آنها داشته‌اند، تا جایی که مضمون دل‌انگیز و شایع عیاری و مرام جوانمردان نیز در جای‌جای روایت تجلی کرده است. حتی بنا بر نظر برخی محققان، شخصیت سید بطل از رستم، پهلوان ملی ایرانیان، نیز الگو گرفته است و از این رو بطل را شاید بتوان رستم آسیای صغیر انگاشت.

بطل در لغت تازی به معنای پهلوان و دلاور است و بطل‌نامه حماسه‌ای در شرح دلاوری‌های مجاهد پهلوان و صاحب‌نام ترکان و ترکمانان است که حدس زده می‌شود از روی دفتر اخبار ابومخنف لوط بن یحیی پرداخته شده و بعدها شاخ و برگ یافته است. بطل‌نامه از دیرباز در سه فرهنگ تازی، ترک و فارسی شهرت

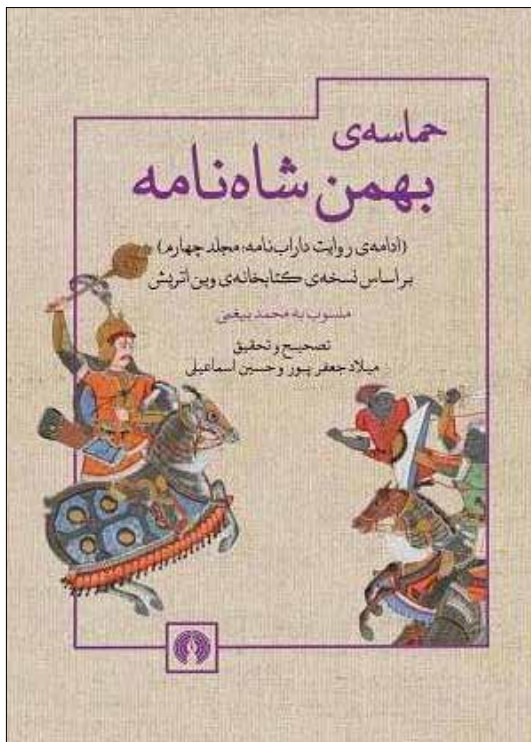


داشته و روایت حاضر بر اساس نسخه‌ای از برگردان ترکی به فارسیِ روانِ بطل‌نامه در تاجیکستان فراهم آمده است.

تفکر غالب در این حماسهٔ دینی، مذهب شیعه است و بنا بر روایت، سید بطل یکی از نوادگان امام علی (ع) است که میراث‌دار شجاعت، سخاوت و جوانمردی ایشان است. این حماسه خالی از مضمون لطیف عشق هم نیست و سید بطل چندین بار عاشقِ شاهدختان نیز می‌شود.

۳) حماسهٔ بهمن‌شاه‌نامه، به روایت ابوطاهر طرسوسی، ترجمهٔ محمد بیغمی (ادامهٔ روایت داراب‌نامه)، بر اساس نسخهٔ کتابخانهٔ وین اتریش، ج ۴، تصحیح و تحقیق: میلاد جعفرپور و حسین اسماعیلی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۹۷، ۸۲ صفحه مقدمه + ۴۰۶ صفحه متن، بها: ۲۶۰۰۰ تومان.

بهمن‌شاه‌نامه، بخش سوم از روایت داراب‌نامه است که پیشتر بخش نخست آن در دو مجلد با عنوان داراب‌نامه، به کوشش ذبیح‌الله صفا و بخش دوم آن با عنوان فیروزشاه‌نامه به کوشش ایرج افشار منتشر شده بودند. وجه تسمیهٔ «بهمن‌شاه‌نامه»، حضور پُرنرنگِ بهمن، فرزند فیروزشاه به عنوان قهرمانِ روایت است. ترجمهٔ فارسی بیغمی از روی روایت داراب‌نامهٔ طرسوسی به زبان عربی پرداخته شده است.



بنا بر این روایت، بهمن‌شاه بن فیروزشاه پس از جدایی از پدر و سرگردانی در جزایر و مقابله با دیوان، شیران، جادوان و دشمنان، به وصال خورشیدچهر می‌رسد و اندکی بعد در غیبت بهمن‌شاه، از خورشیدچهر پسری به نام اشکِ خسروان زاده می‌شود، ولی به‌زودی کودک به دست عیاران ربوده می‌شود و نزد آنان پرورش می‌یابد. از آن سو ملک‌بهمن در سرزمین بربر بر سر دفاع از خویشان مادرش با پریان و جادوان و دیوان می‌جنگد؛ تا اینکه به او خبر می‌رسد که پدرش فیروزشاه و همهٔ سرداران همراه او، با توطئهٔ برادر ناتنی‌اش، دارا فرزند طمروسیه، کشته شده‌اند. این مجلد، با سوگندِ خون‌خواهی بهمن‌شاه از دارا به پایان می‌رسد، حال آنکه مقارن این ایام، زمزمهٔ لشکرکشی اسکندر مقدونی نیز به گوش می‌رسد.

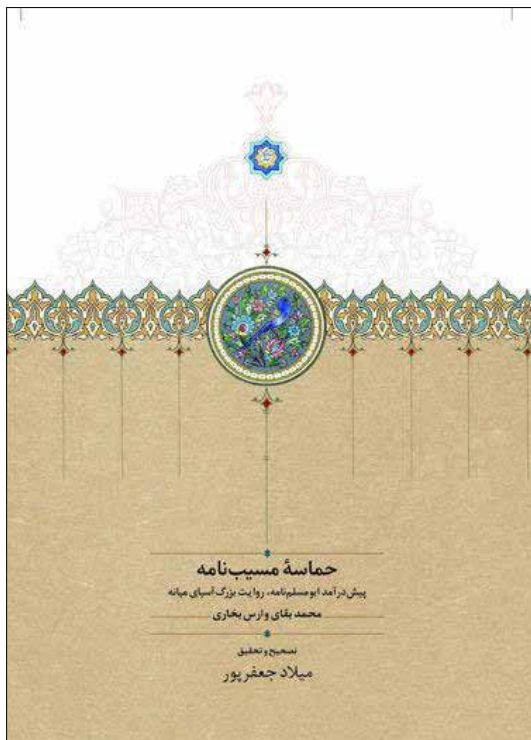
جلد پنجم این روایت نیز که به ادامهٔ ماجراهای بهمن‌شاه و پسرش اشکِ خسروان و برخی دیگر از اعضای خانوادهٔ او اختصاص دارد، به کوشش میلاد جعفرپور به زودی از سوی انتشارات علمی و فرهنگی منتشر خواهد شد.

۴) حماسهٔ مسیب‌نامه (روایت آسیای میانه، پیش‌درآمد ابومسلم‌نامه)، به روایت ابوطاهر طرسوسی و محمدبقای وارس بخاری، ۳ ج، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی و سخن، ۱۳۹۸، ۳۶۴ صفحه مقدمه + ۲۰۲۵ صفحه متن + ۲۳۷ صفحه نمایه‌ها + ۱۳۱ صفحه تصاویر دست‌نویس‌ها، بها: ۴۹۵۰۰۰ تومان.

مسیب‌نامه، بزرگترین میراث داستانی نثر فارسی در ادبیات عاشوراست. مسیب بن قعقاع خزاعی شخصیتی تاریخی و از یاران امام علی و حسنین علیهم‌السلام و یکی از سران نهضت توأین است. مسیب‌نامه، گزارش نخستین قیام خون‌خواهان حسینی علیه یزید و مروان حکم است و هدف آن، منحصر به آزاد ساختن امام زین‌العابدین(ع) و اسرای کربلا و بازگرداندن سرهای شهدا به مزار ایشان است.

مسیب‌نامه ساخته و پرداختهٔ ذهن خلاق ابوطاهر طرسوسی در قرن ششم هجری است که امروزه صورت اصلی آن باقی نمانده، اما قرن‌ها بعد، محمدبقای وارس بخاری بر اساس نقل ابوطاهر، تحریر بزرگ‌تری از آن را در ماوراءالنهر (احتمالاً در تاجیکستان) ترتیب داده است. در این پژوهش، پس از مطالعهٔ ۴۵ نسخهٔ خطی متشور و منظوم مسیب‌نامه، هر دو تحریر بزرگ و کوچک به روش التقاطی و انتقادی ذیل ۳۷۱ فصل داستانی تصحیح شده‌اند.

از آنجا که والدین بیشتر شخصیت‌های ابومسلم‌نامه در قیام مسیب حضور دارند و مسیب‌نامه با شرح داستان رشیدهٔ عرب و سید جنید (نیای داستانی ابومسلم) به پایان می‌رسد، می‌توان مسیب‌نامه را پیش‌درآمد ابومسلم‌نامه انگاشت. حضور پرشمار و فعال عیاران یکی از مشخصات ممتاز مسیب‌نامه در مقایسه با تمامی حماسه‌های متشور فارسی است و به اعتباری مسیب‌نامه را بایستی پرعیارترین متن ادب فارسی محسوب کرد. در مسیب‌نامه عیاران اغلب در قالب گروه‌های نظامی پرتعدادی ظاهر می‌شوند. با این وجود، نام بیش از ۱۶۰ عیار در مسیب‌نامه ذکر شده است. از این شمار، بیش از ۱۰۰ عیار در لشکر خون‌خواهان و حدود ۵۰ عیار در لشکر خوارج نقش ایفا می‌کنند. از میان خیل عیارانِ محب، ۱۲ عیاره به نام‌های «بی‌بی ستی تکلباز، رشیده، زرینه‌خاتون، قمردخت، ثمردخت، منخدره، قارعه، مستوره، مطهره، جاریه‌ی اکبر، جاریه‌ی اصغر و مشهوره» نقش پررنگی دارند. برخی از این عیاران مانند حیت عیلابادی، چالاک جاجرمی، بی‌بی ستی و رشیده، صاحب نام و آوازه‌ای هستند و دوران ابومسلم را نیز درک کرده و در ابومسلم‌نامه رویدادهای شگفتی را از سر گذرانده‌اند، اما یک‌ه‌تاز عیاران مسیب‌نامه، ماهان اسفراینی، شاگرد باباشغال فیل‌زور است. ماهان و اغلب کهنه‌عیارانِ مسیب‌نامه از جهت خُلق و خو و کردار بیشتر شبیه پهلوانان شاهنامه‌اند تا شبروی مترصد دزدی؛ اینان ابایی از روبه‌رو شدن با پهلوانان



تهم و توانا در میدان ندارند و حتی خود و پیادگانیشان گاهی داوطلبانه و پیش از سواران بر خصم می تازند.

در هر دو تحریر بزرگ و کوچک مسیب نامه، حدود ۴۵۸۰ بیت شعر با مضامین رزم، مدح، رثا و توصیفات داستانی در قالب‌هایی چون مثنوی، قصیده، غزل، ترجیع‌بند، ترکیب‌بند، رباعی و فرد مشاهده می‌شود که بیش از چهار هزار بیت آن در تحریر بزرگ، سروده وارس بخاری و دیگر سخن‌سرایان تاجیک و ازبک است و مابقی در تحریر کوچک به کار رفته است.